

سیال سیاهی!؟

بگوئید یاران

من اندوه تطاول تمام بهار را

از کجای حنجره شب فریاد کنم؟

سیال سیاهی

پای در بدبختی مان گذاشته

می بینید یاران

شکست هر استخوان را

از هرکجای پیکرمردم

در هرکجای زیستبوم

کدام خشم بی نهایت بیشمار

از انتهای بدی روزگار

ما را نشانه گرفته است؟

با ناتوانی اینجا در غربت

زانوی غم بغل گرفته ام

و هرقطره اشکم را

برای همدردی هرهمدیارم

پیش پایم بر خاک می نشانم

مگر ، دود آه جگر سوخته ام

ازهرجای بلند است

از ننگرها تا بدخشان

از کابل تا بامیان

از کندز تا لغمان

از پکتیا تا شبرغان

از هرات تا ارزگان

از ... از ... از ...

یاران ! هنوز داغی تیمار نشده

که غم دگری از راه می رسد

این سوگواری ها فرجام دارد ندارد؟

( ناتور )



